

ترجمه: محمد قاسم آسمایی

ملک خرس

یا

حقایق پشت پرده جنگ در افغانستان

نوشته: محمد یوسف و مارک ادکین

قسمت هفتم

نقش (سی. آی. ای)

"برای ما وسایل را فراهم نمایید، انجام دادن وظیفه مکلفیت ما است"

خطاب ونستون س. چرچیل به رئیس جمهور روزولت. 1941

طبق معمول هواپیما زمانی مواصلت میکرد که هوا تاریک میبود. من با همراهی جنرال اختر در حوالی ساعت 9 شام و یا هم قبل از سپیده دم با کارمندان محلی (سی. آی. ای) در پایگاه هوایی Chaklala منتظر فرود آمدن هواپیمای سیاه غول پیکر (C-141) ستارلنتر میبودیم تا ذریعه واسطه مخصوص به گوشه ای دوری از ترمینل رهنمایی گردد. هیچ یک از کارمندان سفارت امریکا در اثنای مواصلت و یا پرواز هواپیما حضور نمی داشتند. در چنین حالات معمولاً سفیر آن کشور برای جلب نشدن توجه به این امر، مهمانی شام را در سفارت ترتیب میداد. با وجود که هواپیما توسط برج کنترل میدان هوایی رهنمایی میشد، از منسوبین قوای هوایی هیچ کس در اثنای فرود آمدن طیاره موجود نمیبود. اجراءات معمولی و لازمی چون ثبت پاسپورت و مسایل گمرکی در مورد راکبین هواپیما صورت نمیگرفت و حتی بکس ها و سایر لوازم حاملین هواپیما توسط خود امریکایی ها انتقال داده میشد.

این هواپیما مستقیماً از واشنگتن و بدون نشست در مسیر راه، فاصله 10000 میل را پیموده و در چکالاه فرود می آمد، مواد سوخت آن در فضا توسط تانکر KC10 قوای هوایی مستقر در اروپا و یا خاورمیانه اکمال میشد. عمله هوا پیما مانند مسافرین، لباس غیرنظامی بتن میداشتند، بجز از سمبول امریکا بر بدنه هواپیما، دگر هیچگونه علامه و نوشته که مشخصات آنرا نشان دهد وجود نداشت. داخل هواپیما به هتل هوایی و مرکز مخابراتی شباهت داشت. در قسمت جلوی که بخش VIP بود کوچ ها و چپرکت های مستریج و آرام چوکی ها جابجا شده و دارای تشناب لوکس بود. در قسمت عقبی هواپیما، سیستم مخابراتی بسیار پیشرفته و پیچیده قرار داشت که به راکبین طیاره امکانات آنرا فراهم مینمود تا از هر نقطه دنیا بتوانند با واشنگتن تماس مطمئن و

مصنوع را بر قرار نمایند. هواپیما با مدرنترین سیستم الکترونیکی و رادیویی مدافعی در مقابل راکت ها مجهز بود. حینکه طیاره در میدان هوایی پاکستان متوقف میبود عمده آن طور بیست و چار ساعته در آن قرار داشته و امنیت بیرونی آن توسط افراد مسلح (آی. اس. آی) تأمین میشد، اما اینان اجازه نداشتند قدمی به داخل آن بگذارند.

معمول چنین بود که بعد از به زمین نشستن طیاره، قطار موترهای منتظر بعد از جابجا شدن حاملین هواپیما در آن، در حالی که امنیت مسیر آن توسط کارمندان (آی. اس. آی) تأمین گردیده بود بجانب منزل سفیر امریکا در اسلام آباد حرکت مینمود. در سر قطار، گارد محافظتی آی. اس. آی، واسطه امنیتی ایالات متحده امریکا، وسایط سکورت مقامات VIP، واسطه امنیتی ایالات متحده امریکا و به تعقیب آن بازهم کارمندان امنیتی (آی. اس. آی) و بعداً وسایط دیگران در حرکت میشدند.

اولین شخصی که قدم از طیاره بیرون گذاشت شخص کهن سال و قد بلند بود که بخاطر ضدیت بیش از حد آن در مقابل کمونیزم لقب "طوفان" و نسبت اینکه همیشه به منظور باز دید از شعبات (سی. آی. آی) مصروف سفر به گوشه و اکناف جهان بود لقب "سیاح" را به او داده بودند. این شخص اداره اطلاعاتی مقتدرترین کشور جهان را اداره مینمود. ویلیام کیسی William Casey سرمشاور رئیس جمهور ریگن در امور اطلاعاتی، آمر اداره مرکزی اطلاعات و گذارش دهنده برای کمیته امنیت ملی (NSC)، آمر بورد اطلاعاتی ایالات متحده امریکا و رئیس عمومی اداره (سی. آی. آی) بود. او جهت مذاکره پیرامون افغانستان، برای سفر دو روزه وارد پاکستان میشد تا با جنرال اختر و من گفتگو های را انجام دهد. کیسی سالی یکبار به پاکستان سفر مینمود که بعضاً خانم و دخترش نیز او را همراهی مینمودند. گاه گاهی معاونش نیز با وی همراه میبود، اما مدیر شعبه افغانستان و شرق دور در (سی. آی. آی) همیشه در معیت او میبود. از اینکه این شخص تا هنوز در سمت ذکر شده به وظیفه اش ادامه میدهد من او را در این کتاب بنام «مستر A» مینامم. او در قوای مخصوص امریکا وظیفه اجرانموده، از نظرم او یکی از شخصیت های برازنده و دارنده دانش عالی نظامی سی. آی. آی بوده و ما در (آی. اس. آی) با او رابطه داشتیم.

در طی چهل و هشت ساعت آینده تأمین امنیت مهمانان درد سری بزرگ برای ما بود. چند روز قبل از مواصلت وی هیئت دوفره جهت تنظیم امور مربوط به سفر وی مواصلت میوزید. با اینان مسیر حرکت و سایر مسائل مربوط با آن بشمول سیستم مخابرات تنظیم میشد. حین آمدن جناب کیسی مامورین (سی. آی. آی) در حالت وارخطایی و سراسیمگی بیش از حد قرار میداشتند. مخفی نگهداشتن سفر وی کار سهل و ساده نبود، باید پلان دقیق توام با دوراندیشی طرح و تعدادی زیادی از پرسونل برای این منظور گماشته میشد. برای حفظ سریت بیشتر، حتی ما در اثنای گفتار و نوشتن وی را بنام "آقای بلک" (سیا. مترجم) یاد میکردیم.

روز مابعد در دفتر مرکزی (آی. اس. آی) در اسلام آباد، مقامات (سی. آی. آی) و (آی. اس. آی) بدور میز مذاکره مینشستند. در یک طرف کیسی، سفیر امریکا در پاکستان و در جناح دگر وی آقای "A" مینشستند باقی اعضای هیئت بشمول آمر نمایندگی محلی (سی. آی. آی) و تحلیل گران در طرفین آنان اخذ موقع مینمودند. در مقابل ایشان جنرال اختر، اینجانب، افسر قرارگاه و تحلیل گران (آی. اس. آی) مینشستیم. من بدقت کیسی را نظاره میکردم، حین که با تحلیل گران روی موضوع بحث و گفتگو میکرد خواب آلود و خمار بنظر میرسید، اما زمانی که موضوعی با اهمیت مطرح میشد، دفعتهاً حالت عادی بخود میگرفت. وی دارای مغز فعال و بر علیه اتحاد شوروی بیباکانه و بی رحم میتاخت. وی از کمونیسم نفرت داشت. وی مانند اکثر افسران (سی. آی. آی) برای عقیده بود که باید انتقام شکست امریکا را در ویتنام، از شوروی در افغانستان گرفت. در اینجا اتحاد شوروی باید به قیمت خون سربازان خود تاوان حمایه و پشتیبانی از ویتنام شمالی را بپردازد، او همیشه میگفت که «حرامزاده ها باید تاوان بدهند» و فلسفه اساسی او در مورد جنگ همین بود و در تمیل و کاربرد شیوه ها برای رسیدن به این هدف بسیار حساس بود. ممکن است همانند تاجر نیویارکی، کار طولانی، بی عاطفگی و اشتیاق بیش از حد، برای او چنین کرکتر را داده باشد.

انگیزه شخصی او در مورد این نفرت هرچه بوده باشد، پیامد آن برای پیشبرد اهداف ما کمک زیاد نمود. اکثرأ او برخلاف نظر کارمندان خویش قرار میگرفت، خاصتهاً زمانی که آنان تقاضاهای ما را رد مینمودند، او میگفت: «نخیر، جنرال (اختر) میدانند که چه میخواهد» ابتکار، وقف و اراده راسخ وی در مقابله با کمونیزم برایم شگفت آور و باعث تحرک بیشتر من نیز میشد.

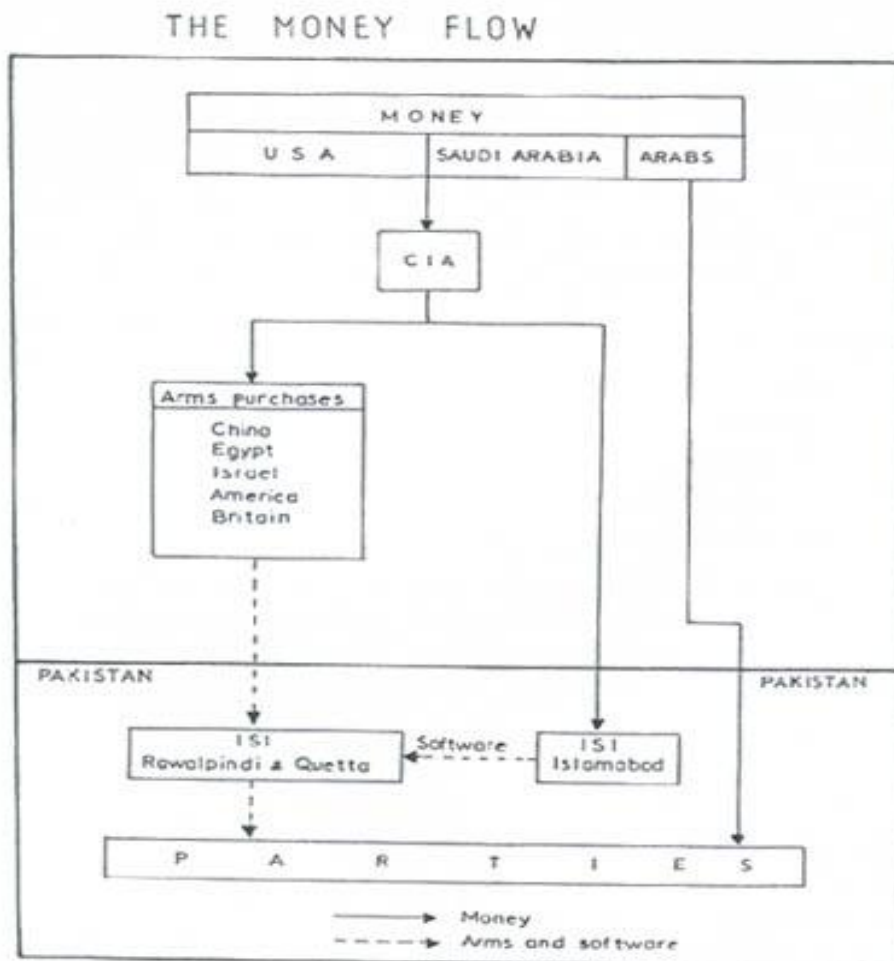
او در مقابل سیاستمداران، تا اندازه کم حوصله بود. او در راس سازمانی قرار داشت که بودجه آن در مقایسه با سایر بخش های حکومت ایالات متحده بطور دوامدار در حال افزایش بود. چنانچه در سال 1978 بودجه (سی. آی. آی) بالغ بر 30 میلیارد دالر و در سال 1980 این رقم افزایش دوصد فیصد را نشان میداد. کیسی مسئولیت اجرایی عملیات مخفی ریگن را در نیکاراگوا، انگولا و همچنان افغانستان به عهده داشت. وی همیشه از طرف کانگرس تحت فشار قرار داشت تا بدانند که در عقب پلانهای مخفی او چه میگردد. او همیشه و با شدت با کمیسیون اطلاعات مجلس سنا در مورد ارائه اطلاعات در جدال بود و سعی میکرد تا گاه گاهی اطلاعات جزئی را به آنان گذارش دهد. این شیوه کار او به نفع ما تمام میشد. چنانچه زمانی که یکی از کارمندان وی علت عدم ارسال تفنگ های دوربین دار مخصوص سنایپر (نشانزن) را ناشی از موجودیت فرامین خاص دانست که ارسال

آن را اجازه نمیداد و آنرا جز سلاح های تروریستی و تخریبی میدانست، کیسی فریاد زد که: « لعنت بر سیاستمداران، مگر نمیدانند که ما می جنگیم». حمایه او از ما، خوشبختی بزرگی بود.

کیسی برای حل معضلات، دارای استعداد نوآوری، خلاقیت و ابتکار همانند جمیزباند بود. در اثنای جنگ دوم جهانی او کارمند اداره دفتر خدمات استراتژیک امریکا (OSS) بود، اما به عوض نازی ها، از شوروی ها نفرت داشت، مخالفین وی این را سندروم "فرود آمدن پاراشوت در نیمه شب" میدانستند اما وی بندرت در مورد مسائل نظامی با آقای A بحث مینمود. وی بخوبی ستراتیژی جنگ پارتیزانی و مشکلات عملی آنرا میدانست.

کیسی مانند آمدنش همیشه از طرف شب پاکستان را ترک مینمود، معمولاً عربستان هدف بعدی سفر او بود که در آنجا با شهزاده ترکی پیرامون کمک های مالی آن کشور در سال آینده برای جهاد مذاکره مینمود. با رفتن وی با وجود که بار تدابیر امنیتی از شانه ما برداشته میشد، اما من معمولاً از رفتن او متأسف میشدم. او متحد قوی و عملی در بلاک امریکا بود که توانایی ها و ضعف های مجاهدین را درک مینمود، او با حوصله مندی و صمیمانه استدلال و دلایل ما را در مورد مسائل عملیاتی می شنید و می پذیرفت. او به توانایی مسلکی ما بحیث سرباز و اینکه در افغانستان چه ممکن و چه ناممکن است ارج میگذاشت. هرگاه چند تن از زیر دستان وی نیز چنین اجراءات میکردند، میلیون ها دالر صرفه و زندگی تعداد کثیری نجات می یافت.

برای نخستین بار من کیسی را در سال 1984 ملاقات کردم و بعد از آن طی ماه های بعدی این ملاقات ها تکرار شد. من به سرعت دریافتم که پیروزی ما در افغانستان وابسته به نوعیت اسلحه و مقدار آن است که در اختیار ما قرار داده میشود. در این عرصه ما مدیون (سی. آی. ای) و از طریق آنها مرهون حکومت های ایالات متحده و عربستان بودیم که بیدریغ برای ادامه جنگ در افغانستان کمک مالی مینمودند. طی مدت چار سال کار در (آی. اس. آی) تجارب متعددی از کار و همکاری با (سی. آی. ای) حاصل کردم که نکات عمده و اساسی آنرا در این فصل برای قضاوت خوانندگان پیشکش مینمایم.



منابع و چگونگی جریان پول برای پیشبرد جنگ در افغانستان

مهمترین عملکرد (سی. آی. ای) مصرف کردن پول بود و این کار همیشه مورد انتقاد امریکایی ها قرار میگرفت و من علت این انتقاد آنان را درک میکردم، زیرا آنان تادیه پول را به اصطلاح به سرنی چی میدیدند، اما نمی توانستند صدای سرنی را بشنوند. (سی. آی. ای) طی سالیان متمادی با صرف میلیاردها دالر مالیه دهندگان امریکایی از مجاهدین پشتیبانی نموده و برای آنان سلاح، مهمات و تجهیزات و وسائل را فراهم مینمود. خرید اسلحه و وظیفه سری و مخفی بود که همیشه جریان داشت. بعد از رسیدن پول و سلاح به پاکستان، بنابر ابتکار و سیاست پاکستان، امریکایی ها در توزیع آن به مجاهدین نقشی نداشتند، آنان هرگز با مجاهدین تماس مستقیم نداشته و آنان را آموزش نداده اند و تا اکنون هیچ یک از مقامات رسمی امریکا داخل افغانستان نشده است. تا جای که من معلومات دارم این اصل تنها در مورد چارلز ویلسون عضو کانگرس امریکا (نماینده تکزاس) برخلاف هدایت جدی رئیس جمهور ضیاء نقض گردید که تفصیل آن قبلاً ذکر شد. مداخله مستقیم امریکایی در امر توزیع پول، سلاح و آموزش اگر از یک طرف سبب بی نظمی میشد، از طرف دیگر بر تبلیغات کمونیستی صحنه میگذاشت. اتحاد شوروی و عمال آن ها در خاد برای تحت تاثیر آوردن مجاهدین و فامیل های آنان همیشه تبلیغ مینمودند که این جهاد نه، بلکه جنگ کثیف است که توسط امریکایی ها برای کشتن افغانها براه انداخته شده است. آنان همیشه تأکید میکردند که افغانان هیچگاه بین خود در نزاع نبوده بلکه آنان وسیله در دست ابر قدرت هستند تا منافع آنان را تأمین نمایند.

بخش عمده کمک های امریکا را پول نقد تشکیل میداد. در مقابل هر دالر دولت امریکا، دولت عربستان سعودی دالری دیگری را برای تمویل جهاد تادیه میکرد که در مجموع سالانه صدها ملیون دالر نقد از طریق (سی. آی. ای) به حساب های مخصوصی در پاکستان که تحت کنترل و نظر (آی. اس. آی) قرار داشتند، انتقال داده میشد. این مبلغ مجزا و مستثنا از پولی بود که برای خرید سلاح تادیه میشد. این پولی بود که ماشین جنگی را بحرکت در می آورد. بدون پول هیچ چیزی را نمیتوان انجام داد، خصوصاً در پاکستان.

من شخصاً در توزیع این پول نقش نداشتم. این کار جنرال اختر و مسئول اداری او بود. با وجود آن من میدانستم که کمبود پول، اضطراب دایمی بود و اغلباً تخصیص ماهوار، در ظرف دو هفته به مصرف میرسید. این قابل تعجب نبود زیرا تأمین مخارج ده ها هزار مجاهد مانند این بود که اسفنج را در آب فرو ببریم. طور مثال وسایط نقلیه را در نظر بگیریم، (سی. آی. ای) صد ها لاری را خریداری نمود که از آن باید برای انتقال سلاح و مهمات تا سرحد استفاده میشد. تنظیم ها نیز اکثراً برای انتقال سهیمه خویش به داخل افغانستان از لاری ها استفاده میکردند، هر لاری نیاز به مواد سوخت و ترمیم داشت که آنهم پول زیادی را می بلعید. برای کرایه گرفتن و یا خریدن هزاران اسب، قاطر و شتر و تأمین خوراک آنها نیز پول هنگفتی ضرورت بود. تأمین وسایل ضروری برای اعمار و ترمیم سلاحکوت ها، گدام ها و مراکز تربیوی، تهیه خیمه ها، البسه، وسایل زمستانی، تأمین اعاشه و وسائل تداوی و درمان همه احتیاج به پول داشت. مجموعه همه این مصارف به رقم سرسام آوری میرسید. بطور مثال در سال 1987 ماهانه برای انتقال اموال به داخل افغانستان 30 تا 35 ملیون کددار (معادل یک و نیم ملیون دالر) ضرورت بود.

این پولی بود که در افغانستان و یا پاکستان به مصرف میرسید، اما بخش اعظم پول (سی. آی. ای) و عربستان سعودی برای خرید اسلحه و مهمات در خارج این کشور ها تادیه میشد. این سیستم طور ذیل عمل مینمود: قبل از تخصیص بودیجه سالانه امریکا، (سی. آی. ای) لیست حاوی نوعیت و مقدار سلاح مورد ضرورت ما را ارائه میکرد. اما در مورد بودیجه اختصاص یافته و قیمت سلاح برای ما معلومات داده نمیشد لذا امکان آن موجود نبود تا ما در آن تعدیلاتی را وارد آوریم. هرگاه ما از سهیمه تعیین شده تجاوز میکردیم در آن صورت ناگزیر بودیم برآن تجدید نظر نموده و وقت بیشتر ضایع میشد.

بین ما و (سی. آی. ای) معضله دوامدار و بدون حل زمانی به وجود آمد که آنها در مورد اکمالات سلاح و مهمات ما بموقع اقدام نمی نمودند، حتی آنها برای آن ارزش حیاتی را قایل نبودند. ما روزها و بعضاً هفته ها را تلف میکردیم تا اشتباهات و تفاوت های موجود در لیست های آنان را برجسته سازیم. آنها به ضرورت ما در مورد مهمات کمتر توجه مینمودند. بطور مثال: قبلاً توافق صورت گرفته بود که باید برای هر راکت انداز RPG-7 حد اقل بیست مرمی آن ضمیمه باشد. بر همین اساس باید در سال 1985 ده هزار راکت انداز با 200 هزار مرمی آن برای ما تسلیم داده میشد اما دوستان ما در واشنگتن (سی. آی. ای) حتی به اندازه سال 1980 در اکمال رقم تثبیت شده کوتاهی کردند. (تقریباً با ضایعات سالانه 15 فیصد). در مورد سلاح ضد هوایی نیز چنین میشد، آنان در مورد ساحه موثر انداخت این سلاح توجه نه مینمودند. هرگاه (سی. آی. ای) در مورد بودیجه تخصیص یافته و قیمت سلاح برای ما معلومات لازم را ارائه میکرد و دست ما را در تعیین مقدار و نوعیت سلاح مورد ضرورت سالانه باز میگذاشت، وقت کمتر ضایع میشد اما متأسفانه هرگز چنین نشد.

(سی. آی. ای) طبق دلخواه خود در مورد تهیه و تدارک سلاح اقدام نموده و قسمت اعظم آنرا توسط کشتی ها به بندر کراچی و یک قسمت آنرا از طریق هوا به اسلام آباد منتقل مینمودند. تا سال 1985 پالیسی ثابت چنین بود تا همه سلاح های ساخت کشور های بلاک کمونیستی خریداری گردد و هدف از آن این بود تا به جهاتیان وانمود سازند که غرب و خصوصاً امریکا با مجاهدین کمک نمی نمایند. روی این ملحوظ تا این تاریخ، منابع خرید سلاح و فهرست نوعیت آن برای (سی. آی. ای) محدود بود. در سال

1983 ما صرف در حدود (10000) تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم و این رقم در سال 1987 بالغ بر (65000) تن رسید که در آن انواع گوناگون سلاح خفیه، راکت انداز، ماشیندار، توپ های بی پسنگد، راکت انداز ضد تانک و راکت های دافع هوا (AA) شامل بود.

قسمت عمده این سلاح از چین، مصر و بعد ها از اسرائیل خریداری میشد. حتی من تا این اواخر تصور کرده نمیتوانستم که ممکن یکی از منابع اکمالاتی سلاح مجاهدین، اسرائیل باشد. در صورت افشای این راز ممکن سروصدا های زیادی در کشورهای عربی ایجاد میشد، زیرا ممکن خرید سلاح را از اسرائیل، برای پیشبرد امر جهاد قابل قبول نمیدانستند. این سلاح های بود که اسرائیل حین تجاوز بر لبنان آنرا به غنیمت گرفته و برای فروش عرضه نموده بود. امریکایی ها پول هنگفتی را برای خریداری آن در اختیار اسرائیل قرار داده و این معامله را از ما پنهان مینمودند.

(سی. آی. ای) تمام امور مربوط به خریداری، تادیه پول، باربندی و ترانسپورت سلاح را سازمان داده و تاریخ موصلت آن را به کراچی، برای ما اطلاع میداد. (آی. اس. آی) مواد واصل شده را به گدام های خویش انتقال و آنرا توزیع مینمود. برای اغفال ذهنیت جهانی، اکثر مطبوعات چنین مینوشت که گویا سلاح و مهمات از چین خریداری و از طریق شاهراه قراقرم یعنی راه قدیمی ابریشم در اختیار مجاهدین قرار میگردد. در حالی که یک مرمی هم از آن طریق انتقال داده نمیشد. باوجود که از آن طریق امکان موصلت صد ها قاطر موجود بود. سلاح بوسیله طیارات امریکایی، چینیایی، عربستان سعودی و یا طیارات قوای هوایی پاکستان (PAF) به اسلام آباد موصلت میکرد. عربستان سعودی نمیخواست بنابر دلایلی از پروگرام های عادی خویش عدول و برای طیارات قوای هوایی پاکستان در این مورد مشکلاتی زیادی را خلق نموده و ما مجبور شدیم که از آن صرف نظر و برای رفع مشکل، بر قوای هوایی امریکا اتکا نماییم. عربستان سعودی محل تهیه سلاح و مهمات نبود، بلکه بحیث محل ارسال سلاح، از میدانهای هوایی آن استفاده میشد. فکر میکنم بعد ها، مقامات امریکایی، قاهره را ترجیح داده و از آنجا سلاح های ساخت مصر را توسط طیارات خویش انتقال میدادند.

حینکه در (آی. اس. آی) اجرای وظیفه مینمودم، با تعداد زیادی از کارمندان (سی. آی. ای) از رئیس تا محافظین آن ملاقات های داشته ام. من افسران آنان را به سه تیپ متمایز تشخیص دادم، بخش عمده آنرا کسانی تشکیل میداد که از آوان جوانی، کار در این اداره را به حیث مسلک برگزیده و با اجرای وظایف در بخش های گوناگون ورزیده و صاحب تجربه شده بودند. دسته دوم کارمندان بودند که در سنین 30 تا 40 سالگی بنابر رشته و تخصص خویش به استخدام آن اداره در آمده بودند. اینان کارشناسان و تحلیل گران ماهر بودند که به نظریات، توصیه ها و مشوره های شان همیشه ارزش داده میشد. امکانات رشد و ترقی آنان نسبت به دسته اول بیشتر تصور میشد. اینان باوجود نداشتن سابقه نظامی، نقشی موثری را در امور نظامی داشتند. کته گوری سوم کارمندانی بود که از جمله منسوبین قوای مسلح و طبق معمول در سطح رتبه جگرن در (سی. آی. ای) استخدام شده بودند. عده از این ها از جمله اجنت ها و افراد ارتباطی (سی. آی. ای) بوده و عده دگر تازه گماشته میشدند. اینان معمولاً متخصصین امور اسلحه و یا آموزگار بودند. بنابر درک من، اینان با دیگران در حسادت و رقابت عمیق قرار داشتند. چنانچه بین کارمندان (سی. آی. ای) در اسلام آباد اعتماد و تشریک مساعی لازم احساس نمیشد. بنابر به برداشت من، علت اصلی عدم این هماهنگی ناشی از آن بود که افسران اخیرالذکر بنابر تخصص و مسلک خویش اشتباهات آمرین و قدمه های بالایی و نواقص موجود را تشخیص میدادند، اما مشوره ها و نظریات آنها مطالبه نه شده و اگر از جانب آنان ابراز هم میشد مورد قبول قرار نمیگرفت. بخاطرم دارم که باری از یکی از ای افسران پرسیدم که چرا این "ملکی ها" همیشه سعی دارند که بر ما تحمیل نمایند که جنگ در افغانستان چگونه پیش برده شود؟ او جواب داد «جنرال، تمام پیروزی ها و دستاورد های که در جبهه جنگ افغانستان بدست می آید مربوط فعالیت های (سی. آی. ای) و ناکامی ها و نواقص آن به شما (پاکستان) نسبت داده میشود.»

دو نمونه و مثال برجسته این بی کفایتی ها و یا اختلاس که سبب حیف و میلیون ها دالر گردید و طبعاً پیامد های منفی آن در جبهه جنگ نیز احساس میشد عبارت بود از خریداری سلاح های کهنه و تاریخ تیر شده و بر علاوه پا فشاری هم میکردند که داشتن آن برای مجاهدین ضرورت است. تنها فروشندگان اسلحه از این معامله راضی و سود سرشار برده و (سی. آی. ای) در این گونه معاملات برای مقابله با ابر قدرت، پول مالیه دهندگان امریکایی را برای خریداری سلاح کهنه و غیر موثر بیهوده به مصرف میرسانید.

تا سال 1984 قسمت زیاد سلاح و مهمات از چین خریداری و به حیث تهیه کننده قابل اعتماد و ممتاز دانسته میشد. آنان چنین وانمود میکردند که گویا چین سلاح را با قیمت ارزان و یا طور کمک در اختیار آنان قرار میدهد. اما در سال 1985 (سی. آی. ای) شروع به خریدن سلاح از مصر کرد. خاطره رسیدن اولین محموله سلاح از مصر، هیچگاه از ذهنم زدوده نمی شود، زیرا صندوقهای سلاح مالا مال از سلاح های کهنه، زنگ زده، فرسوده و غیر قابل استفاده ای بود که شوروی سالیان قبل در اختیار ارتش مصر قرار داده بود. ماشیندارها نیز در چنین وضعی قرار داشتند، میله بعضی از آنها مسدود و در بعضی از صندوق ها تعداد کمتر و حتی بعضی صندوق ها خالی بود. بندرت مهمات درست بسته بندی میشد، گلوله های که ایجاب میکرد در صندوق

های محفوظ بسته بندی شود گاهی تنها با تسمه بسته گردیده بود. من آنقدر پرسونل نداشتم تا قبل از تسلیم دهی صندوق ها به مجاهدین آنرا معاینه نمایم. بنابر همین علت، تا زمانی که شکایات از داخل افغانستان در مورد نواقص ذکر شده مواصلت نکرد، من از چگونگی آن واقف نبودم. زمانی که خبر شدم که بیشتر از (30000) مرمی هاوان (82 میلیمتری) غیر قابل استفاده است. وحشت به من دست داد. زیرا مرمی های هاوان در اثر رطوبت و نگهداری غیرفنی، متورم شده و در میل هاوان داخل شده نمیتوانست. مصری ها سالیان متمادی این سلاح و مهمات را در فضای باز گذاشته و اکنون آنرا بفروش رسانیده بودند. افراد (سی. آی. ای) قبل از بارگیری، این سلاح ها را بازرسی و معاینه ننموده و حتی این بار مرجع خریداری مورد بررسی قرار نگرفت. من عکس های این سلاح و اعتراض شدید خود را به (سی. آی. ای) ارسال کردم. آنها اولاً در مورد بی تفاوت مانده اما بعد از مدتی هیئت رسمی را غرض بررسی آن توظیف نمودند. بعد از آن تا اندازه در سلاح های واصل شده از مصر بهبود بعمل آمد، اما مجاهدین بر آن باور و اعتماد نداشتند.

حادثه بعدی و یا تکرار حادثه اولی عبارت از مواصلت تفنگ های 303 بور بود که چنین تفنگها و مهمات آن در هند و پاکستان فراوان موجود است. در اواسط سال 1984 محموله بزرگ این نوع تفنگ که تعداد آن بالغ بر صد هزار میل بود مواصلت کرد، زمانی که ما در مورد نداشتن جای و عدم ضرورت آن اعتراض نمودیم، (سی. آی. ای) جواب داد که این یک بخشی از سهمیه سال (1985) است و ما آنرا پیشکی ارسال مینمایم زیر آنرا به قیمت بسیار نازل از هندوستان خریداری نموده ایم. زمانی که سوال نمودم چرا هندی ها این سلاح را میفروشدند در حالی که میدانند از آن بر علیه متحد آن یعنی شوروی استفاده میگردند، جواب افسر (سی. آی. ای) چنین بود: « هندی ها حرامزاده و غیر قابل اعتماد اند، آنان بخاطر پول حتی مادر خود را نیز میفروشدند».

برای تهیه مهمات تفنگ های (303) بر، یک دلال پاکستانی با (سی. آی. ای) قرارداد رساندن (30) میلیون فیر مرمی را به قیمت (پنجاه سنت) عقد نمود، وی منبع اصلی تهیه مرمی را افشا ننموده و گفت که آنرا از ماورای ابحار تهیه مینماید. در حالی که این مهمات از سلاحکوت ارتش پاکستان که از استفاده خارج شده بود؛ بارگیری شده و کشتی حامل آن از بندر کراچی عزیمت اما بعد از چند روز دوباره در همان بندر لنگر انداخت. حینکه از جانب (سی. آی. ای) برای ما از مواصلت آن اطلاع و صندوق ها را گشودیم بر هر مرمی مارک تولیدی فابریکه توپخانه پاکستان (POF) یا (Pakistan Ordnance Factory) به وضاحت دیده میشد. استفاده از این مهمات در افغانستان میتوانست جنجال بزرگی را برای ما ایجاد نماید زیرا مدرک غیر قابل انکاری برای اثبات کمک پاکستان به مجاهدین دانسته میشد. برای جلوگیری از این اقتضاح، این مهمات دوباره به فابریکه پاکستانی محول شد تا مارک آنرا بزداید. این پروسه، مدت سه سال را در بر گرفته و ضرر زیادی به کیسه مالیه پردازان امریکایی و مجاهدین وارد شد.

قضیه مشابه حین خرید اسلحه از ترکیه نیز تکرار شد. در سال (1984) دولت ترکیه پیشنهاد تهیه اسلحه را ارائه نمود، برای این منظور جنرال اختر مرا وظیفه داد تا به ترکیه سفر و چگونگی معامله خرید را سازماندهی نمایم. در ترکیه من خواهان مشاهده و معاینه سلاح شدم که جانب ترکیه در مورد سراسیمه و متردد شد. در نتیجه اصرار من، آنان با اکراه اسلحه مورد نظر را نشان دادند. با معاینه اسلحه دانستم که این سلاح در سالهای (1940-1942) تولید و مدت ها قبل، از استفاده ارتش ترکیه خارج گردیده است. من در حالت دشواری قرار گرفته بودم زیرا از یک طرف مخالف خرید این سلاح بودم و از طرف دیگر نمی خواستم جانب مقابل را که در مورد بارگیری هرچه زودتر آن اصرار میورزید، آزرده سازم. برای رفع مشکل با سفیر ما موضوع را در میان گذاشته و گفتم که این سلاح به مصرف بارگیری و انتقال آن نمی آرد. وی نیز زیاد آشفته و وارخطا گردید. از نظر او رد این پیشکش "سخاوتمدانه" ارزش آنرا نداشت تا در مورد سروصدای دیپلماتیک بلند گردد. حین بازگشت و صحبت با جنرال اختر در مورد رد این پیشنهاد پا فشاری نمودم. شاید وی با رئیس جمهور و یا وزیر خارجه در مورد صحبت نموده باشد، اما نتیجه دلخواه من بدست نه آمد و سر انجام (60000) میل تفنگ، (8000) میل ماشیندار خفیف، (10000) میل تفنگچه و بیشتر از (100) میلیون فیر مرمی مواصلت ورزید. بخش عمده این سلاح و مهمات موریهانه خوردگی و زنگ زده بود و ارزش آنرا نداشت تا به مجاهدین سپرده شود.

جنبه بسیار ناراحت کننده ارتباط من با (سی. آی. ای) در مورد تهیه سلاح های نامناسب برای مجاهدین بود. به عقیده من، در مورد سه دلیل عمده وجود داشت. نخست در بین امریکایی ها اشخاص بودند که میگفتند مجاهدین سزاوار آن نیستند و توانایی آنرا ندارند تا سلاح های عصری را بکار ببرند. حین استفاده از راکت دافع هوا ستینگر، این طرز تفکر آنها غلط ثابت گردید، اما این تصور که آنان جنگجویان درجه دو اند و باید تنها اسلحه درجه دو را استعمال نمایند، برای مدت طولانی بر اذهان آنان مسلط بود. دلیل دومی این شیوه آنان، ناشی از حرص و آز پولی بود که عده زیادی از کشورها و افراد فرصت طلب، جنگ پارتیزانی موجود را لحظه مناسب و چانس طلای برای زراندوزی میدانستند و سعی داشتند تا سلاح های کهنه، فرسوده و از استفاده خارجه شده را که هیچکس علاقمند خرید آن نبود و حتی کار برد آن نیز خطرات را در قبال داشت، بفروش برسانند. اکثر آنرا اینک یک نوع خاص سلاح بر ما تحویل میشد، من شک داشتم که از این معاملات ممکن یک عضو کانگرس امریکا فایده ببرد. دلیل سومی این بود که عده زیادی از کارمندان (سی. آی. ای) مشمول در پروسه خریداری و تدارک سلاح برای

مجاهدین، نظامیان مسلکی نبوده و در مورد جنگ و از جمله جنگ در افغانستان معلومات نداشته و به همین علت نیازمندی های مجاهدین را درک کرده نمیتوانستند.

ما در (آی. اس. آی) بارها در مورد تسلیم شدن سلاح های نامناسب برای جنگ پارتیزانی مخالفت نموده، اما تنها یک بار در این مورد موفق شدیم. کارشناسان به اصطلاح نظامی (سی. آی. آی) متوقع بودند که ما باید در مقابل وصول هر تفنگ سپاسگذار آنها نیز باشیم. اگر ما در مورد مؤثریت عملی هر سلاح در جبهه جنگ استدلال می نمودیم به نظر آنان این استدلال موجه ما، کارشکنی توجیه میشد. بدون شک در مورد اینگونه معاملات، سیاستمداران دلایل خود را داشتند اما در نهایت امر، این شیوه باعث ثروتمند شدن عده گردیده و سرانجام نا رسانی ها در تهیه سلاح و تجهیزات نامناسب برای مجاهدین بنام من می انجامید و مجاهدین به قیمت جان خویش توان این اشتباهات آنان را تادیه میکردند.

در اواسط سال (1984) (سی. آی. آی) پیشنهاد ماشیندار دافع های (20) میلیمتری آرلیکین (Oerlikon) ساخت سوئیس را ارائه کرد. من و جنرال اختر خواستار مشخصات تکنیکی سلاح شدیم اما (سی. آی. آی) وانمود کرد که گویا حین ارسال کردن آنرا فراموش نموده اند، به هر حال ما استدلال نمودیم که ماشیندار ذکر شده برای شرایط افغانستان مساعد نیست، زیرا دارای وزن زیاد (1200 پوند) بوده که برای انتقال یک قسمت آن به بیست قاطر ضرورت است و این مانع تحرک مجاهدین گردیده و تنها در مواضع ثابت قابل استفاده است. نقل و انتقال آن در سرایشی ها توسط قاطر ناممکن و جابجایی آن دشوار و در نتیجه به عوض کمک، بار دوش مجاهدین میگردد. ما هم چنان خاطر نشان ساختیم که بعلت طول ماشیندار و وزن زیاد آن نمیتوان آنرا طولاً بر قاطر بار نمود و در صورت بار کردن آن به عرض، عبور از تنگناها مشکل دگری را به میان می آورد. بر علاوه قدرت آتش این سلاح زیاد بوده و در صورت عدم کنترل توسط مجاهد، حین انداخت، مرمی های بی شمار ضایع میگردد با در نظر داشت اینکه قیمت هر مرمی (50) دالر بوده و در ظرف یک دقیقه هزار مرمی فیر مینماید، فکر میکردم این عامل اقتصادی امریکایی ها را متوجه سازد و هم چنان تصریح شد که استفاده از این سلاح ضرورت به آموزش طولانی دارد.

استدلال و برهان ما قبول نشد و گفتند که ده میل آن قبلاً خریداری شده است. جنرال اختر گفت که این اشتباه امریکایی ها است، لذا این ماشیندار ها باید در امریکا باقی بماند. جواب آنان بعد دیگر ماجرا را افشا نمود زیرا آنان گفتند که این مسئله دارای ارزش سیاسی بوده، زیرا خریداری این ماشیندارها در نتیجه تفاهم آن عضو کانگرس امریکا صورت گرفته که یکی از حامیان پر سر و صدای مجاهدین است و فسخ قرارداد باعث افتضاح بزرگ میگردد. سرانجام چهل تا پنجاه میل آن مواصلت و ما آنرا بر پایه های مثلثی در پایگاه های نزدیک سرحد تعبیه نمودیم. این ماشیندارها باوجود که نزد بعضی قوماندانان مجاهدین دارای ارزش زیاد دانسته میشد، اما در عمل فاقد مؤثریت لازم بود.

در مورد هاوان ساخت مصر نیز مشکلات مشابه به وجود آمد، این سلاح با وجودی که نسبت به هاوان (82) میلیمتری ما دارای برد بیشتر، اما نسبت به راکت اندازهای لنچر موجود ما، برد آن کمتر بود، لذا ارزش خریداری را نداشت. ما دارای هاوان و راکت اندازهای خوب بودیم و ضرورت به سلاح های پیشرفته با قطرهای گوناگون و مهمات داشتیم. در بخش آموزش، اکمالات و لوژستیک نیز به مشکلات مواجه بودیم. باوجود که اعتراضات ما کمتر شنیده میشد، اما من تا آخرین روز کارم در (آی. اس. آی) تا اندازه در کاهش نواقص موفق بودم.

بنظر من برای اثبات اینکه پول و سیاست بر قضاوت نظامی تاثیر گذار است بهترین نمونه آن، راکت های دافع هوا «بلوپایپ» ساخت انگلستان بود. (سی. آی. آی) میدانست که ما به سلاح مؤثر و قابل انتقال ضد هوایی اشد ضرورت داریم، برای رفع این مشکل آنان در اواسط سال (1985) راکت دافع هوا بلوپایپ را برای ما پیشنهاد نمودند. باوجود که این سلاح میتواند طیاره مهاجم را سرنگون نماید، زیرا ضرورت به دریافت خط سیر گرم ناشی از طیاره نداشت. اما ما بنابر دلایل عملی، با آن مخالفت نمودیم. زیرا این راکت باید از حالت ایستاده فیر و بعداً آنطور که میگویند "فیر کن و سلاح را فراموش کن" شخص باید با عجله خود را سترواخفا مینمود. اما حین استفاده از بلوپایپ چنین عملکرد ناممکن بود زیرا شخص برای پرتاب راکت باید در حالت ایستاده قرار داشته و بعد از نشانه گیری هدف، تا اصابت راکت به آن، با چشم هدف را در نظر داشته و با انگشت "شصت" آنرا هدایت نماید. همچنان ما اطلاع داشتیم که عدم مؤثریت این سلاح در جنگ فاکلند برای بریتانیایی ها ثابت و آنرا از استفاده خارج و به عوض آن راکت جدید رهبری شده (Javelin) را جاگزین ساخته اند. همچنان یکی از افسران توپچی بریتانیایی توضیح کرد که بزرگترین کمبود این سلاح این است که نمیتوان توسط آن اهدافی را که مستقیماً در مقابل پرتاب کننده قرار داشته باشد سرنگون کرد، بلکه در مقابل اهداف متحرک مؤثر است که قسمت قدیمی و یا عقبی آن از بالای سر پرتاب کننده بگذرد. وزن زیاد و بی تناسب بودن ساختمان آن موانعی را در حمل و انتقال آن ایجاد نموده و آموزش آن نیز مدت طولانی بکار داشت. لذا ما نمی خواستیم تا با آموزش و کاربرد چنین سلاحی که استعمال آن در جبهه عدم مؤثریت خود را ثابت نموده بود خود را مصروف بسازیم، علاوه برآن هر شش ماه باید کورس های آموزشی آن تکرار میشد و این کار در عمل برای مجاهدین ناممکن بود.

من معتقد بودم که در باره خرید این سیستم (سی. آی. ای) قبلاً با بریتانیا معامله ای را انجام داده است، زیرا آنان بر هیئت اعزامی خویش که سالانه یکبار سری به پاکستان میزد و اینبار بلوپایپ را نمایش میداد، فشار وارد نمود تا ما را به قبولی آن راضی سازد. این واقعاً مصیبت بزرگ بود. زیرا متخصصین (سی. آی. ای) بدون ترس از عواقب و پیامدهای ناکامی آن، قبولی و پذیرش آنرا بر ما تحمیل نموده و فشار وارد میکردند. سرانجام آنان با دوره زدن از کانال جنرال اختر و مراجعه مستقیم به ضیاء، به هدف خویش نائل آمدند. او (ضیاءالحق) استدلال نمود که پذیرش بلوپایپ دارای ارزش سیاسی است، زیرا انگلستان را مستقیماً در حمایت از جهاد قرار داده و قضیه مجاهدین بیشتر جنبه بین المللی را بخود میگیرد. ما مجبور به قبولی چند هزار از این نوع راکت شدیم. در نتیجه این معامله مجاهدین ضرر را متقبل شده اما هزاران میل دورتر از جبهه جنگ، عده به ثروت هنگفتی دست یافتند.

این اقتضاح چندین ماه ادامه داشت. ما دریافتیم که اولین محموله بلوپایپ واصل شده حین انداخت، سیگنال داده شده سمت دهی را اخذ نموده و به مجرد فیر شدن از هدف منحرف میگردد. ما برای مشاهده آن از کارمندان (سی. آی. ای) دعوت نمودیم تا بچشم سر کاربرد آنرا مشاهده نماید. بعد از تأیید نواقص از جانب متخصص انگلیسی، راکت ها دوباره به انگلستان مسترد و بعد از وارد شدن اصلاحات در آن، دوباره ارسال شد اما نواقص زیادی را هنوز هم دارا بود. اولین محموله این نوع راکت حاوی چار دستگاه، حین انتقال بدست قوای شوروی افتاد، زیرا مجاهدین نتوانستند به سرعت آنرا انتقال دهند. این راکت ها بعداً در تلویزیون شوروی نمایش داده شد. در مدت زمانی که من در (آی. اس. آی) بودم حادثه را بخاطر ندارم که در افغانستان ناشی از اصابت بلوپایپ، طیاره ای سرنگون شده باشد.

تلاشهای در مورد بی ثمر بودن بعضی سلاح ها، سرانجام در سال (1986) نتیجه داد. چنانچه راکت ضد تانک چینی «بیکان سرخ» Red Arrow که دارای سیستم رهبری شونده بود و (سی. آی. ای) بر مؤثریت آن پافشاری نموده، اما در مورد ارسال خصوصیات تخنیکی آن تعلل نموده و اصرار میورزیدند که باید ضمانت آنان را بپذیریم. حینکه بعد از مدت طولانی مشخصات تخنیکی آن رسید به ملاحظه آن، فوراً آنرا رد نمودیم. زیرا از این نوع راکت ها اردوی پاکستان حین جنگ با هند نتایج قناعت بخش را بدست نه آورده بود زیرا در سیستم رهبری کننده و ارسال کننده سیگنال حین فیر کردن نواقصی داشت، همچنان در ساحه پوشیده از بوته ها، درختان و صخره ها استعمال آن مشکل بود. مانند بلوپایپ دوره فراگیری آن طولانی و ضرورت به تجدید آموزش داشت. این بار چینیایی ها با همدستی با (سی. آی. ای) تلاش ورزیدند تا سلاح عرضه شده آنان را بپذیریم، فشارهای هم از جانب واشنگتن وارد شد تا آنرا رد نه نماییم. سر انجام و در نتیجه پا فشاری ما، طرف چینیایی قبول نمود تا نخست معلمین ما را در مورد آموزش دهند. بر همین اساس آنان مدت هشت هفته کورس آموزش را که ترجمان آن زن جوان و جذابی بود دایر کردند، با وجود افسونگری های ترجمان و فشار های قبلی، نتایج حاصله آن منفی و (سی. آی. ای) نیز بر عدم خریداری آن تاکید و معامله «بیکان سرخ» بر هم خورد.

موارد ذکر شده، نمونه های بود که ثابت میساخت که مقامات ارشد (سی. آی. ای) بدون داشتن معلومات در مورد شرایط جبهه جنگ و عدم شناخت و درک وضع و حالت موجود در افغانستان، تنها بروی ملحوظات سیاسی و پولی تسلیم میشدند. چنانچه یکی از آنها برایم گفت: «جنرال! امریکایی ها در مورد اینکه مجاهدین چگونه جنگ را پیش میبرند، هیچگونه تصویری ندارند». کارمندان (سی. آی. ای) تا اندازه در امور لوژستیکی، نظامی، شرایط میدان جنگ و مشکلات آن معلومات داشتند. هر دو سال کارمند ملکی مسائل لوژیستیکی آنها تبدیل و این سبب میشد که کارمند جدید برای مدتی در مورد شرایط و وضع افغانستان وارد نباشد. آنان هیچوقت درک کرده نمیتوانستند که ماه اپریل با ذوب شدن برف دشوار ترین و خطرناکترین زمان برای اکمالات است و ما باید قبل از آن در مورد ارسال ضروریات آنان اقدام نماییم و (سی. آی. ای) در مورد اکمالات به موقع ما همیشه عاجز بود. سیستم آنها طوری بود که هیچگاه نمیدانستند که کدام مبالغ باید طور پیشکی تادیه و چگونه از بودیجه احتیاطی بموقع و قبل از رسیدن بهار ضروریات رفع گردد. من باور دارم که هرگاه امریکایی ها مستقیماً در چنین جنگ درگیر و سربازان آنان در خط جبهه قرار میداشتند هرگز چنین بیروکراسی را تحمل نموده نمی توانستند.

برای ادامه مؤثر جنگ، مفکوره های تازه سبوتاژ و تخریب مطرح شد و برای این منظور یکی از کارشناسان (سی. آی. ای) به پاکستان آمد تا در مورد طرق و شیوه های آلوده ساختن مواد سوخت طیارات برای ما مشوره دهد. او میگفت که باید مواد آلوده از طریق طرفداران مجاهدین که در ورکشاپ ها و میدانهای هوایی کار مینمایند در بین تانکی طیارات مخلوط تا سبب تخریب آن گردد. من استدلال کردم که کاربرد این وسیله، سبب کشتن تعداد زیادی مردم و خراب شدن وسایط بیشتر نمیگردد و مجاهدین نیز اینگونه شیوه ها را طریقه مؤثر جهاد نمیدانند، زیرا آنان معمولاً عملیات های را ترجیح میدهند که دارای سر و صدای زیاد بوده، زود نتیجه داشته و تلفات زیادی را بار آورد و غنیمتی بزرگی را نصیب آنها سازد. چنانچه من نتوانستم که آنان را وادار به انفجار دادن مخفی پایپ لین نفت نمایم، پس چگونه میتوان آنان را وادار به ملوث ساختن تیل طیاره نمود. همچنان هرگاه شخص امکانات آلوده ساختن تانکی طیاره را داشته باشد، وی میتواند بوسیله چارچ مقناطیسی طیاره را نیز منهدم سازد. زمانی که من سوال نمودم که چگونه این ظرف حاوی مواد آلوده تا هدف انتقال داده شود، آنها نتوانستند جواب قناعت بخش عملی را ارائه

نمایند. همچنان طرح دومی وی در مورد جا بجا سازی مواد کمیای در بطری های وسایط نقلیه با شرایط جنگی و نوع جنگ در افغانستان نیز مناسب نبود.

طرح دیگر آنان مبنی بر پرتاب مواد اکمالاتی از طریق پراشوت برای مجاهدین در داخل افغانستان، نیز عملی نبود. زیرا با این شیوه به سرعت پای پاکستان از پروسه اکمالات برون میشد. بر علاوه آنان توضیح ندادند که طیارات کدام کشور باید این وظیفه را انجام دهد. اگر منظور از طیارات امریکایی بوده باشد پس رئیس جمهور بصورت مستقیم امریکا را در جنگ بر علیه شوروی دخیل میساخت. آیا طراحان این پروژه میدانستند که برای پرتاب 20 تا 30 هزار تن مواد از طریق پراشوت باید چند پرواز سازماندهی میشد؟ آیا آنان این خطر را پذیرفته میتوانستند که احتمال افتادن پنجاه فیصد این مواد بدست شوروی وجود دارد؟ عبور این طیارات از فضای پاکستان چگونه حل میشد؟ بطور خلاص میتوان گفت که این یک طرح واهی و غیر عملی بود، اما رد شدن آن تقریباً شش ماه را در برگرفت.

روزنامه واشنگتن پست بتاريخ هشتم ماه می سال 987 تحت عنوان برجسته "کمک به شورشیان افغان، جنرال ها را ثروتمند میسازد" حقایق ناقص را نشر نمود که بعد ها به حثیت حقیقت کامل پذیرفته شد. متن آن چنین بود «سی. آی. ای جهت تهیه سلاح برای شورشیان افغان سه میلیارد دالر مصرف نموده که نصف آن توسط مالیه دهندگان امریکایی پرداخته شده است. اما تا هنوز یک امریکایی نمیداند که این سلاح بدست کی رسیده است.»

در ارتباط با ادعای موجودیت فساد، من به جرأت گفته میتوانم که در اداره تحت امر من چنین چیزی صورت نگرفته، اسلحه بفروش نرسیده، بلکه مطابق تخصیص و نظر به اولویت عملیات ها و بر طبق سهمیه به تنظیم ها و با در نظر داشت مؤثریت آن برای پیشبرد جنگ، توزیع گردیده و جنرال اختر درمورد سخت قاطع بود. با وجود که فساد اداری مشخصه زندگی روزمره پاکستان است، اما در اردوی پاکستان موجودیت آن در حد اقل است. من با یقین گفته نمیتوانم که در صورت عدم موجودیت کنترل (سی. آی. اس) بر اکمالات چه واقع میشد.

اگر مجموع پول مصرف شده سه میلیارد دالر بوده باشد، نصف آن پول توسط دولت عربستان سعودی تادیه شده بود. در پهلوی آن میلیونها دالر دیگر از طرف سازمانهای عربی و ثروتمندان عمدتاً از اتباع عربستان کمک میشد. این پول مستقیماً توسط کمک کنندگان، به تنظیم های دلخواه آنان و عمدتاً به تنظیم های بنیاد گرا تادیه میشد. در مورد چگونگی پالیسی تقسیم وجوه و سلاح در فصل بعدی توضیحات داده خواهد شد، اینجا تنها بر این امر تاکید مینمایم که (سی. آی. اس) پول را تنها بر اساس و معیار مؤثریت اقدامات نظامی و ستراتیژی عمومی توزیع مینمود. واشنگتن پست در مورد اینکه هیچ امریکایی نمیداند که سلاح به کی داده شده، حق بجانب و هم چنان این نتیجه گیری نویسنده که «احتمال فساد قبل از رسیدن به کراچی نسبت به مراحل مابعد آن بیشتر است» قرین به حقیقت بود.

روابط ما با (سی. آی. ای) همیشه تیره و تار بود. هیچگاه اعتماد حقیقی متقابل موجود نبود. من و کارمندان تحت امر من همیشه از مداخلات بی پایان آنان در مورد توزیع اسلحه، وارد کردن اتهام فساد، تلاش برای به عهده گرفتن آموزش مجاهدین و قایل شدن حق مشوره برای خود در مورد عملیات ها خسته شده بودیم. آنان بسیار علاقمند بودند تا دفتر عملیاتی را در جوار دفتر من در راولپندی بکشایند که هیچگاه برای آنان اجازه داده نشد. در واقعیت امر من همیشه تلاش میورزیدم تا حتی الامکان از تماس با کارمندان محلی (سی. آی. ای) در پاکستان خود داری نمایم. من هیچگاه از سفارت امریکا بازدید نه نموده و طی مدت چار سال کارم تنها سه بار به منزل مخفی ملاقاتی آنان رفته ام.

در یکی از این بازدید ها، با تعجب فراوان دریافتم که کارمندان (سی. آی. ای) حتی در مورد ابتدایی ترین اصول پیشبرد جنگ چریکی چیزی نمی دانند. در اوایل سال 1984 در حوالی نیمه شب مسؤل دفتر جنرال اختر تلفون نمود و گفت که کارمند (سی. آی. ای) میخواهد درمورد مطلب عاجل که از طریق تلفون گفتن آن ناممکن است با شما صحبت نماید و برای این منظور شما را به منزل ملاقاتی خواسته اند. من گفتم که بعد از نیم ساعت آنجا خواهم بود (من هیچگاه با کارمندان (سی. آی. ای) تلفونی صحبت ننموده ام) از آنجای که آمدن دربروم مدتی را در بر میگرفت، لذا خودم رانندگی نموده و نسبت نابلدی و تاریکی شب، یک ساعت دیرتر رسیدم. آنان اطلاع گرفته بودند که شوروی ها در غرب افغانستان در منطقه ولایت هلمند کاروان اکمالاتی مجاهدین را کشف نموده و بر سر راه آن کمین گرفته اند. من چه باید میکردم؟ مبهوت و گیج شدم. زیرا هلمند از کراچی 1000 کیلومتر فاصله داشت و (سی. آی. ای) نیز میدانست که من هیچگونه وسیله مخابراتی بی سیم جهت تامین ارتباط با مجاهدین در داخل افغانستان نداشتم. در مورد گروه ذکر شده که به خطر حمله مواجه بودند، نه آنان معلومات دقیق داشتند و نه ما. لذا ضرور نبود تا من به پیشنهادات افسر (سی. آی. ای) توجه نمایم.

در هر حالت من نمیتوانستم مانع آمدن دوامدار و بلا وقفه سپانسر های (سی. آی. ای) شوم که هر دو هفته از واشنگتن تشریف می آوردند. آنان گویا ماهرین و کارشناسان، تحلیلگران و تخنیکران مجرب بودند که میتوانستند در مورد به پیروزی رساندن

جنگ کمک نمایند. در عمل تنها عده معدود از آنها واقعاً مصدر کمک میشدند. بطور مثال یکبار شخصی از همین جمله در مورد ضرورت و اهمیت برق برای پایگاههای مجاهدین طرح های ارائه کرد. وی تنها میدانست که برق برای دستگاه رادیو اهمیت زیاد دارد. اما وی در مورد شرایط محیط و محل کوچک ترین معلومات نداشته و در مورد سایر ضروریات برای فعال نگهداشتن جزاتر چون تیل، روغنیا، اضافی، مشکلات نگهداری آن در زمستان و موجودیت تکنیکر برای فعال ساختن و ترمیم و مراقبت آن هیچگونه طرح را نداشت.

در سال 1983 دفتر محلی (سی. آی. آی) دو نفر کارمند داشت و زمانی که (آی. اس. آی) را ترک مینمودم تعداد آن به پنج نفر رسید. اینان کارمندان دائمی و رسمی بودند. علاوه بر آن آنان اجنت های زیادی در بین مجاهدین، تنظیم ها، کمیته های نظامی و حتی به باور من در بین کارمندان (آی. اس. آی) داشتند که برای آنان خدمت مینمودند و پول بشمار برای آنان تادیه می شد. مانند کارمندان هر اداره اطلاعاتی دیگر، اینان نیز برای وصول اهداف خویش از تمام شیوه ها و امکانات استفاده مینمودند. این تصور من زمانی به یقین مبدل میشد که یک نوع اسلحه پیشنهادی (سی. آی. آی) را رد می نمودیم، تقریباً در طول یک هفته، یک تنظیم و یا یک عضو کمیته نظامی در مورد همان سلاح به ستایش پرداخته و در مورد مؤثریت و ضرورت آن ما را تلقین مینمود در ظاهر چنان وانمود میشد که هیچ نوع رابطه مستقیم با کارمندان (سی. آی. آی) ندارند.

یک بخش از مشکلات ما ناشی از این بود که (سی. آی. آی) طور دایم از جانب واشنگتن، کانگرس و در مجموع از طرف مردم امریکا تحت فشار قرار داشت که پول آنان در این جا به مصرف میرسید. کارمندان آن اداره مانند رئیس آن از فشار های سیاسی وارده از طرف سیاستمداران خاصاً زمانی که اشتباه صورت میگرفت در عذاب بود. چنانچه باری یکی از کارمندان ارشد (سی. آی. آی) گفت رئیس جمهور کارتر براساس عکس های هوایی گرفته شده در مورد احتمال حمله قریب الوقوع شوروی بر افغانستان آگاه بود و علاوه کرد که: « لیکن حرامزاده تمام این شواهد را نپذیرفت، زیرا نمی خواست واکنش دهد؛ هرگاه در آن زمان اقدام مناسبی صورت میگرفت؛ حال شما در گیر این همه مشکلات نمی بودید.» در یگانه مورد که من هیچگونه شک نداشتم عبارت از آن بود که آنها میخواستند تا شوروی را در افغانستان جزا دهند. جمله «ما باید حرامزاده ها را بسوزانیم» همیشه ورد زبان کارمندان (سی. آی. آی) بود.

یکی دیگر از فعالیت های جالب (سی. آی. آی) و سایر ادارات اطلاعاتی کشورهای غربی مانند انگلستان، فرانسه و آلمان غرب تلاش برای خریداری سلاح ها و تجهیزات به غنیمت گرفته شوروی بود. چنانچه در سال 1985 ارتش شوروی ماشیندار جدید AK74 را به عوض کلاشینکوف AK47 مورد استفاده قرار داد. این ماشیندار نسبت به خلف خود کوچکتر و سبکتر و مرمی آن 5.45 میلیمتری بود که حین اصابت به بدن، حرکت دورانی آن سبب میگردد تا ساحه بیشتر را تخریب و فوچه خروجی بزرگتر را ایجاد نماید. اولین میل بدست آمده AK74 به مبلغ 5000 دالر بالای (سی. آی. آی) فروخته شد و بعد از آن تلاش های زیادی برای بدست آوردن سلاح ها، تابه های هاوان، زره، تجهیزات الکترونیک (مخصوصاً از هلیکوپتر MI-24)، آلات رمزنگاری، لاشه های تانک و حتی دوربین ها آغاز و برای مجاهدین به شغل پر منفعت تبدیل شد.

موتورهای کارمندان سفارت خانه ها تا زمانی برای خریداری سلاح و وسایل ذکر شده در ساحات قبایلی همجوار سرحد در رفت و آمد بود که جنرال اختر بر این عمل آنها اعتراض نمود و گفت که چنین خواست های آنها تنها از مجرای (آی. اس. آی) باید بدست آورده شود.

از سال 1985 به بعد (سی. آی. آی) تلاش نمود تا از طریق اجنت های خود پیلوت افغان را پیدا نماید که بتواند هلیکوپتر جنگی MI-24 Hind را بگریزند. آنان زمینه چنین عملیات را در کابل مهیا ساخته و وقتاً فوقتاً با اطلاع مختصر از رسیدن چنین هلیکوپتر بر ایم اطلاع میداد تا محل نشستی را برای آن تدارک دیده و در ضمن با قوای هوایی پاکستان در مورد هماهنگی صورت گیرد تا حین داخل شدن آن به فضای هوایی پاکستان مورد حمله قرار نگرفته و بعد از نشست امنیت آن تأمین گردد تا از جانب قوای شوروی نابود نگردد. ضرورت به توضیح ندارد که چنین پلان عملی نگردد و من هم در مورد به قوای هوایی پاکستان چنین آلام جعلی را ندادم. مشکل اصلی در این بود که (سی. آی. آی) توقع داشت تا پیلوت زمان، وقت دقیق و گراف فرار خود را از قبل برای آنان اطلاع دهد. عملی شدن چنین پلان دقیق ناممکن بود زیرا پیلوت صلاحیت آنرا نداشت که آزادانه تصمیم بگیرد که چه وقت و به کجا پرواز نماید. خطرات احتمالی افشای پلان و دستگیری پیلوت متصور بود. سرانجام ما توانستیم بر اساس پلان خویش دو هلیکوپتر MI-24 را برای سی. آی. آی بسپاریم.

من تنها برای "رهبران" تنظیم ها ضرورت اختطاف چنین هلیکوپترها را توضیح دادم. آنان باید اطمینان میداشتند که از اجرا کننده این عمل در پاکستان پذیرایی خوبی خواهد شد. در اواسط سال 1985 عصر روز بود که به من تلفونی اطلاع دادند که دو بال هلیکوپتر MI-24 در میرام شاه در داخل پاکستان فرود آمده اند. قرار معلوم در اول وهله افسر محافظ سرحدی برای آنان توضیح داده بود که آنان اشتباه نموده و در داخل خاک پاکستان فرود آمده اند و اگر خواسته باشند میتوانند دوباره پرواز نمایند. اما

آنان از بازگشت خود داری نمودند. با وجود که یکی از پیلوتان در آغاز ربودن هلیکوپتر از پلان خبر نداشت. در مدت کوتاهی پیامهای تیریکی زیادی مواصلت ورزید، هر سفارت خانه میخواست تا هلیکوپتر را معاینه و عکاسی نماید. هلیکوپترها برای مدت دو هفته در معرض معاینه و بازدید و عکاسی متخصصین انگلیسی، آلمان غرب، فرانسوی و چینیایی قرار داده شد و چند هفته بعد با چار نفر از جمله شش خدمه آن به ایالات متحده امریکا منتقل گردید.

قبل از آن نیز چند واقعه اختطاف طیاره صورت گرفته بود. نخستین مورد آن اختطاف هلیکوپتر MI-8 در آغاز جنگ بود. حادثه دوم مربوط به یک بال طیاره سبک بود که حین اختطاف کو پیلوت طیاره با عمل گریختادن طیاره مخالفت نموده و توسط پیلوت بقتل رسید. (سی. آی. ای) یک فروند طیاره SU22 را نیز که توسط نپی پیلوت اختطاف شده بود بدست آورد. این پیلوت مدتی قوماندان مجاهدین بود و در اثر ایجاد مخالفت با تنظیم مربوط به امریکا پناهنده شد.

مهمترین کمک (سی. آی. ای) برای ادامه جنگ در افغانستان سپردن عکس های بود که توسط ماهواره ها گرفته شده و در آن تمام جزئیات سطح زمین به وضاحت دیده میشود. در این عکس ها که از ارتفاع بلند عکاسی شده تانک ها، وسایط، پل ها، پلچک ها، و خسارات وارده و ناشی از بمبارد مان و یا حملات راکتی به وضوح دیده میشود که مرا شگفت زده ساخت. ما با استفاده از این عکس ها، عملیات ها را پلانگذاری نموده و نقاط و محلات آسیب پذیر را برای حملات راکتی انتخاب می نمودیم. به ملاحظه آن برای قوماندانان مجاهدین راه های مناسب تقرب و عقب نشینی و محلات آتش را مشخص میساختیم. زمانی که من خواستار عکس هوایی ساحه مشخص میشدم، کارمندان (سی. آی. ای) در مدت کوتاهی آنرا با تمام جزئیات در اختیارم قرار میدادند. مثال برجسته این نوع نقشه ها را که بروی آن پلان عملیاتی در ساحه شیر خان بندر در جوار دریای آمو طرح گردیده بود میتوان در صفحات بعدی این کتاب مشاهده کرد. با هر نقشه و عکس جزئیات و تفصیلات بیشتر شامل اهداف ممکنه، موقعیت دشمن، عکس العمل احتمالی دشمن و حملات احتمالی آن داده میشود. این معلومات با اطلاعات حاصله از مجاهدین محلی توانایی ما را در اجرا و مؤثریت عملیات بیشتر میساخت.

توانایی های تخنیکی امریکا همیشه برایم جالب بود و خصوصاً در بخش مخابرات این توانایی حیرت انگیز بود. بطور مثال آنان گفتند که کمپیوترهای در ایالات متحده امریکا میتوانند صحبت های مخابراتی پیلوت های شوروی را در اثانی که آنان در حومه مسکو پرواز مینمایند ثبت نمایند. چون هر پیلوت دارای لهجه خاص و شکل سخن زدن، تکیه کلام مختص به خود است، این خصوصیات مانند امضا امکان آنرا فراهم میسازد تا براساس آن امریکایی ها وی را با کود نمبر خاص بنامند. طور مثال پیلوت (ایکس) اگر با کابل تماس مخابراتی بگیرد، اداره اطلاعاتی میتواند نتیجه گیری نماید که وی تنها پرواز نموده و یا با همراهی گروه خویش. براساس اینگونه اطلاعات، عملیات قوای هوایی شوروی در افغانستان تحت نظر امریکایی ها قرار داشت.

ما همچنان از امکانات و تجارب تخنیکی آنان برای انهدام و تخریب بیشتر اهداف مشخص مانند پل ها، بندهای آب، ذخایر مواد سوخت و پایپ لین استفاده میکردیم. برای این منظور (سی. آی. ای) عکس های اهداف مورد نظر را تهیه نموده و به بر اساس این عکس ها، متخصصین در مورد اندازه و نوعیت مواد منفجره، بهترین محل و طریقه جابجایی و شکل انفجار و خسارات احتمالی آن مشوره میداد و مطابق آن پلانگذاری صورت میگرفت.

(سی. آی. ای) همچنان وسایل لازم را برای تصرف کانال های سیستم مخابراتی دشمن در اختیار ما قرار میداد. باوجود که من بطور مستقیم از این نوع کمک ها برخوردار نبودم اما میدانستم که تازه ترین اطلاعات تصرف شده از منابع شوروی و افغانی در مورد سویقات جزواتم ها و اهداف آن که از لحاظ تکتیکی برای ما بسیار با ارزش بود، در اختیار ما قرار داده میشود. اکثر این اطلاعات هیجانی و دراماتیک بود. بطور مثال زمانی که آنان مورد حمله قرار گرفته و تقاضای کمک میکردند. همچنان از این اطلاعات حاصله نتیجه گیری میشد که بین افغان ها و شوروی ها عدم اعتماد متقابل وجود دارد. بعد از اینکه مجاهدین راکت ستینگر را بدست آوردند، باربار اعتراض پیلوتهای افغان را مبنی بر اینکه آنان به وظایف پر خطر اعزام و پیلوتان شوروی در قرارگاه ها باقی مینماند ثبت شده بود. ما یکبار شنیدیم که در قرار گاه شوروی یک افسر پایین رتبه را به اتهام اینکه بر ترک وظیفه اصرار میکرد به محکمه نظامی تهدید نمودند. هم چنان ما از طریق تصرف صحبت های مخابراتی از موفقیت و یا عدم موفقیت حملات مجاهدین و اندازه خسارات و تلفات و ضایعات وارده معلومات بدست می آوردیم.

به اثر دعوت های پیهم سرانجام در تابستان سال 1985 من از دفتر مرکزی (سی. آی. ای) در لانگلی ویرجینیا که در فاصله نه چندان دور از واشنگتن موقعیت دارد، بازدید نمودم. من زیاد علاقمند این بازدید بوده و تصور مینمودم که در ازدیاد تجارب من کمک خواهد کرد، اما متأسفانه نتنها چنین نشد، بلکه در ارزیابی خویش در مورد (سی. آی. ای) نیز تجدید نظر نمودم، و در واقعیت امر من آنرا یک سفر تفریحی دانستم.

من ضرورت موجودیت تدابیر و سیستم خاص امنیتی را برای تاسیسات و شیوه عملکرد (سی. آی. ای) درک میکنم، اما شیوه کار آنها در اول باعث تعجب من شد و سر انجام بی اعتمادی آنان به یک افسر ارشد سازمان اطلاعاتی پاکستان که متحد صمیمی

امریکا است، مرا آزرده ساخت. تعجب من زمانی زیاد شد که حین بازدید از دفتر مرکزی (سی. آی. ای) در لفت خصوصی رئیس عمومی آن اداره توسط مسؤل لفت مشایعت شدم که چهره آن آشنا بنظر میرسید و در بازگشت همان شخص با لیخند خود را معرفی نموده و گفت که وی از جمله اعضای گارد امنیتی آقای کیسی است و در یافتم که حتی شخص مسؤل لفت نیز از جمله گارد امنیتی رئیس بوده و بصورت دوامدار حتی در چنین مورد امنیت آنرا تأمین مینماید.

بازدید از مکتب مخصوص تخریبکاری (سی. آی. ای) که در فاصله نه چندان دور از واشنگتن قرار داشت سبب آزردگی من شد. زیرا من بواسطه طیاره ای بدانجا منتقل شدم که پرده های آن کاملاً کشیده شده و کوچکترین امکان دیدن بیرون از آن موجود نبود، هواپیما یک دوره وسیع را پیموده و من فکر کردم این پرواز طولانی، برای رد پل گم کردن و اینکه من چنان تصور کنم که این مکتب در فاصله دور از واشنگتن قرار دارد، سازمان دهی شده بود. من باید پی نمی بردم که به کجا پرواز مینمایم. بعد از نشست طیاره وضع نیز چنین بود، از موتر حامل ما نیز امکان دیدن بیرون نبود، به اصطلاح با چشمان بسته در حرکت بودم. من این گونه برخورد را به خود اهانتم بار تلقی نمودم. استدلال مهماندار این بود که ما مکلف به رعایت اصول و مقررات نافذه هستیم. اما من شخصی مشکوک و بی هویت نبودم که در مقابلم چنین شیوه را در پیش میگرفتند. ما هر گز چنین برخوردی را حین بازدید کارمندان (سی. آی. ای) از مراکز آموزشی ما در پاکستان نکرده ایم. آنها در روز روشن و در موتر های بدون پرده به محل آمده و ما تلاش نمیکردیم تا خط سیر و موقعیت کمپ آموزشی را از آنان پنهان سازیم.

در جریان این سفر، من دریافتم که (سی. آی. ای) به نقطه نظرهای ارائه شده از جانب تحلیل گران پشت میز اهمیت بیشتر قائل است. زیرا اولاً من به اطاق کنفرانس رهنمایی شدم که در آن راجع به افغانستان معلومات داده میشد، تا آن زمان من هیچگاهی از زبان خانمی در مورد امور نظامی گذارش تحلیلی نشنیده بودم، لذا به علاقمندی زیاد به آن توجه نمودم. خانم بیچاره که بسیار ناآرام و نامسلط بر موضوع بنظر میرسید، از روی کاغذ مطالب را میخواند تا بدان وسیله توجه شنوندگان را جلب نماید. در عمل اکثر امریکایی ها چنین شیوه بیان را دلیل عدم پختگی و ناوارد بودن سخنران میدانند و این قضاوت کاملاً در مورد خانم ذکر شده صدق میکرد. بعد از ختم سخنرانی از وی سوال کردم که منظور وی از وارد شدن تلفات زیاد به مجاهدین در جنگ ذکر شده چه بود، آیا وی میتواند بگوید که این تلفات 10، 20 و یا 50 فیصد بود؟ وی از دادن جواب عاجز بود و زمانی که اصرار ورزیدم که میتواند بگوید که در آن جنگ چه تعداد مجاهدین اشترک داشتند. لا جواب ماند. همکاران مرد او سعی کردند تا او را کمک نمایند. بعداً برایم گفتند که او در مورد افغانستان از آغاز مداخله شوروی در آن کشور تحقیق مینماید و قبل از آغاز به کار در سی. آی. ای دوره ماستری خویش را در مورد مسائل جنگ طی نموده است. البته او دارای تجربه عملی جنگ نبوده و نخواهد شد. بدون داشتن اینگونه تجربه و یا نداشتن اطلاعات دست اول در مورد شرایط و احوال جبهه جنگ، حتی بهترین تحلیلگر نمیتواند از ارقام و حقایق مجرد نتیجه گیری درست را ارائه نماید. مثال بعدی در مورد متخصص تکنیک اتحاد شوروی است که در مورد پیشروی ارتش سرخ در دشت های شمال اروپا صحبت نمود؛ زمانی که من در مورد چگونگی حالت آنان در اراضی افغانستان سوال کردم، وی مضطرب شده و خاموشی اختیار کرد.

بطور خلاصه میتوان گفت که نقش سی. آی. ای در افغانستان عبارت بود از: خریداری سلاح، مهمات و تجهیزات و انتقال آن به پاکستان، تدارک وجوه مالی برای تهیه وسایل ترانسپورتهی در داخل پاکستان، آموزش مربیون پاکستانی در مورد سلاح ها و تجهیزات جدید، تهیه فوتو و نقشه های ماهواره بی برای پلان گذاری و پیشبرد عملیات، تهیه وسایل و تجهیزات مخابراتی و آموزش آن و عندالمطالبه ارائه مشوره در مورد مسائل فنی و تخنیکی. متباقی تمام مسائل چون پلانگذاری پیشبرد جنگ، آموزش مجاهدین در عرصه های گوناگون، تعیین تخصیص و توزیع سلاح و تجهیزات به تنظیم ها در حیطة صلاحیت سی. آی. ای و بصورت مشخص مربوط اداره تحت اثر من بود.

من این موضوع را تأیید مینمایم که سی. آی. ای به تکنالوژی بسیار پیشرفته دسترسی دارد. مگر نمی توان تنها با استفاده از تکنولوژی پیشرفته مسائل پیچیده و مغلق را حل و نتیجه مطلوب را بدست آورد. از آنجای که تصامیم نظامی بر اساس تجربه، دانش نظامی و یا حتی بر اساس برداشت های نظامی اتخاذ میشود، از نظر من صرف عده معدودی از افسران سی. آی. ای از اجرای چنین وظیفه بدر شده میتوانند.

مقدار زیاد پول در جنگ افغانستان به هدر رفته و یقیناً که این پروسه کمافی السابق ادامه دارد. بخشی از این فساد و سوء استفاده یقیناً در نتیجه اشتباهات موجود در پاکستان و افغانستان صورت میگرفت، به عقیده من قسمت زیادی از این سوء استفاده ها در جیب کارمندان حکومت های بی پروا، دلالان اسلحه، سیاستمداران و عمال سی. آی. ای که در تدارک و خرید سلاح های غیر ضروری و کهنه به مبلغ میلیون ها دالر نقش داشتند سرازیر گردیده است.

این بخش را به با ذکر یک نکته مثبت به پایان میرسانم و آن عبارت از اینست که با وجود این همه نارسایی ها، سی. آی. ای نقش بسیار مثبت در ادامه و پیشبرد جهاد در افغانستان داشت. بدون حمایه ایالات متحده امریکا و عربستان سعودی، شوروی تا حال در افغانستان باقی مینماد، بدون ارائه اطلاعات از جانب سی. آی. ای، بسیاری از عملیات های ما به شکست می انجامید و بدون

آموزش معلمین ما از طرف سی.آی.ای، آنان توانندی آنها نداشتند که مجاهدین را برای مقابله با ابر قدرت تربیه و پرورش دهند. آنچه که بعد از رسیدن سلاح به پاکستان اتفاق افتاده است، مسؤلیت ما بوده است.

ادامه دارد